

## چشم زیبا

چه جادو کرده ای مارا  
که تا بنم دو چشمانت  
قلم از شوق تو از دردمی نالد  
تو ای سگدل نکردی یادی از یارت  
اگر دل را بتو دادم چو زیبا و سحرآواری  
میکیر بهمانه که دل دارد هزاران بار تمنایت  
بده جانم مرا بوسه زان لبان گلگونه  
که قید است این دل شیدا به تاز تیر مریکانت  
تو ای افگونگری این دل در قاموس محبت ما  
بکش دست زان غرورت که مراناز است دو چشمانت  
زرغونه "ولی" جرمنی ۲۰۱۲/۰۵/۰۳

## غزل عاشقانه

تویی شکوه غزلهای عاشقانه ء من  
حلاوت سخن و طبع شاعرانه ء من  
ییا که هر دو سراییم حدیث عشق و وفا  
که میتوسسد و غینست فضای لانهء من  
هر آرزو و امیدم به وادی طلبی  
تویی نوای سرود تر و ترانه ء من  
به باغ رویش رویای خاطر م باز آ  
شنو ترانه بکبیر دلبرانه ء من  
به گلشن گل و گل واژه های مهر قسم  
تویی طراوت اشعار عاشقانه ء من  
زرغونه ولی

## درد نهان

کس چه داند ز غم و درد نهان من و تو  
 ای دل این راز نهان باشد میان من و تو  
 شاید این سرکشی عشق به جایی برسد  
 حور و غلمان روندهایش عنان من و تو  
 با گد یک گفته نکفیم ز صد سینه سخن  
 بسته ادبار فلک لعل و دمان من و تو  
 کند کوش فلک ناله دل سوخته گان  
 که چه عالم شده کر ز آه و فغان من و تو  
 لاله در ملک دلم سر زد و پر خون گردید  
 داغ بر سینه گرفته ز نشان من و تو

زر غمزه ولی

## عشق رویایی

زیاترین ترانه های سکوت را بخوان  
درد ماوزخم هسارادریسرازد دل  
به پنهان گیر  
به انتظار اقبال روشن  
فردای پر شور در دقه دقه های بهار نوس  
چو سبز وارد دل جو میان بهاری غنچه زن  
تا فردای زودرس  
تا رسیدن به عشق رویایی تا رسیدن به حقیقت  
جاودان و همیشه گی  
زرغونه "ولی" ۲۰۱۷، ۴، ۰۷

## سمتنامی کابوس

قلم مانند امواج بحریکران  
همیشه در طلاطم است  
در جستجو و مگاپو  
کاهی ناخود آگاه سکوت را اختیار می کند  
تو کوئی در تاریکی شب با دل رسا آسمان  
در جستجوی ستاره گمنام است  
ستاره با در به تماشای کیرم  
آرزوی منتاب را دارم  
در لابلای سفر زندگی  
اسرار روز با و شب با را می آموزم  
ولی فال نیک زندگی این است  
دور از حسرت صدای چنین اسرارها  
رسیدن به کاینات ناپیدا است

این کاینات لحظه رسیدن به درد های انسان دردمند است

آسایش را دوست دارم

اما عشق می ورزم

به موجوداتی که جز، جدا نپذیری

همدیگر در کلیم، طغیان در تنهای کابوس زندگیست

زرغونه "ولی" بر منی ۲۰۱۷/۳/۲۲

## عطر کیسو

هنوز از گلبن شعر ترم بوی تو میاید  
طراوت بر کلام ز عطر کیسوی تو میاید  
معطر کشته گلشن از شمیم سنبل نازت  
زهر سو بر مشام یا سمن بوی تو میاید  
عیبر و مشک افشانند نیم صبح بر گلشن  
که چون باد صبار قصیده از کوی تو میاید  
اگر بال و پری باشد جانا آشنات را  
ز هر کوه و کمر پر بر زنان سوی تو میاید  
زرخونه ولی

## به پیشواز بهار خجسته!

بحسار آسرد بهار آسرد  
عزیزان را سلام آورد  
چو آن پیغمبر حسوبان  
پیامی شاد و بهماری  
زبان سوسن و ساقی  
برای این دل پردرد  
زبلغ دل فسیام آورد  
شنید آن سرو ازستان  
بهید از لاله کوهی  
زبلغ ساقی آلفت  
کهرامت هسای دنیای  
بنام ساقی خلوت به دام آورد  
زگهریه ابر نیسانی



درون خلوت دل ہا  
شقایق محبت ہا  
چسولولہوی بہار آمد  
زمسولانما وتبرینہری  
بنام تک حسرتانی  
زرغوزہ ولی

بهار

بهر خسیز که می آید بهساران  
برچید دامن خسودزستان  
شکوفه ها و گل دامن صحرا  
افزوده به گل های بهساران  
موسم گل و بهار شاداب  
اواز نئی و رب سببستان  
در باغچه می شنود چو زندان  
اواز چو بسبلان خوشخوان

زرغونه ولی

درد به شهدای مرز اولنگ سرپل و تمام شهدای به خون کشیده کشور ما

استبداد ، ظلم ، کشتار ما را رها نمی کند

"گریه می کنیم"

شهر خاک زار رویایی

درد تلخ تاریک زمانه ها

خانه های گل قیدی

آسمان غبار الود بی ستاره

ممتاب کم شده زیر دود باروت شهر

من و همه برایت گریه می کنیم

آرزو های ناب انجام

مردم خون بار و ناتوان

اطفال کتکم گرسنه و پابرهنه

مادران اشکبار سرزمین درد ها

قصه های ناتمام

چینج و فریاد های نجات

می نالم و می نالم  
من و همه برایت گریه می کنیم  
تاریخ برایت گریه می کند  
زمانه و دنیا برایت ناتوان وار اشک می ریزند  
ای، هموطن قلب ام برایتان زار زار می نالد  
نالیدن از ناتوانی  
نالیدن از جهالت مردم سرزمین سرخ خون بادم  
نالیدن از ادم کشان حرفوی  
ای! مسلمان نماها  
دیگر بس است  
استبداد، ظلم، در کشور نعره می زند  
مزدوران به جاو جلال، شهرت بیشتر جاگیراند  
توکوی میچی های زمان را جلا دادن سیاه پوش هر روزه به چوب دار می کشند  
به گناه غربت، به گناه ناتوانی  
به گناه عدالت خواهی  
دیگر بس است

قتل، کشتار، زجر، اشک، از برای چه؟  
 دشت های خشک و پرنس و خار سرپل  
 با جاده های خونین اش اشک سرخ لاله  
 کونذ می ریزد

شهادت را از دستان جنایتکاران، قاتلان  
 و رهنمان تاریخ کشور به بلندی های بلند به استقبال گیرد  
 تا نفرین این قرن را به جنایتکاران رقم بزند  
 و در دل میکران تاریخ ثبت نماید  
 این هم تاریخ زمانه برایت گریه می کند  
 دشت ها و کوه های خسته از جنگ با پیکر های شکسته ای بودا برایت ناتوان وار اشک می ریزند  
 و دیگر بس است

ای قاتل، ای موجود کالبد زمان  
 که ساهاست مرده ای و شیطان صفت با کشتار  
 و جنایت دست می زنی  
 شاید آخرین تلاش ات به خاطر غرورت و ترس ات از مرگ باشد  
 ولی تو سوال هست مرده ای

به هوش یا

دست از کتار بردار

شاید فردا به جسد شرم اور و سنگین ات پی ببری

و تابوت تعفن بارت از سرزمین من به گورستان ابدی دفن شود و نفرین نسل های آینده

را با خود ببری

دیگر جنگ و قتل بس است

استبداد، ظلم، کتار در کشور نگره می زند

ای، هموطن قلب ام برایتان زار زار می نالد

نالدین از ناتوانی

نالدین از جهالت مردم سرزمین سرخ خون بادم

نالدین از ادم کشان حرفوی

دیگر بس است

جنگ و کتار بس است ز حرکت ماند

ای وطن من و همه برایت گریه می کنیم

پیلان

اشک ام جاری و در سوک هموطنان خود را شریک می دانم

روح شهدا کشورم شاد باد

قلم ام سنجید و دستم ا

زرغونه "ولی" جرمی ۲۰۱۷/۸/۱۳

## ہم سفر

ای ہمسفر وہم نفس روز و شب من  
باز آئی و بین حال من و تاب و تب من  
در برم سخن حر غزلم شور بہ پاکرد  
ای شور جنون آور شعر و ادب من  
رفتی و برفت ہمہء تو عشرت نام  
ای مونس تنہائی درد و تعب من  
ہنگام وداع بیچ ندیدی بہ من زار  
رفتی و برفت شادی عیش و طرب من  
بر تربت من آئی و پیرس این سخن از کس  
کہ ہستم و چہ باشد اصل و نسب من  
زر غونہ ولی



## دیگر بس است

ای قاتل، ای موجود کالبد زمان  
که سالهاست مرده ای و شیطان صفت باکشتار  
و جنایت دست می زنی  
شاید آخرین تلاش ات به خاطر غرورت و ترس ات از مرگ باشد  
ولی تو سالهاست مرده ای  
به هوش بیا  
دست از کشتار بردار  
شاید فردا به جسد شرم آور و سنگین ات پی ببری  
و تابوت تعفن بارت از سرزمین من به کورستان ابدی دفن  
و دو نفرین نسل های آینده  
را با خود ببری  
دیگر جنگ و قتل بس است

استبداد، ظلم، کشتار در کشور نمره می زند  
ای، هموطن قلب ام برایتان زار زار می نالد نالدین از ناتوانی  
نالدین از جهالت مردم سرزمین سرخ خون بادم  
نالدین از آدم کشان حرفوی  
دیگر بس است  
جنگ و کشتار بس است  
قلم ام خشک و دستم از حرکت ماند  
ای وطن من و همه برایت گریه می کنیم

پایان

اشک ام جاری و در سوک، هموطنان خود را اشک می دانم  
روح شهدا کشورم شاد باد  
زرغونه "ولی" بر منی

## شعله چان

صدای توست در خاموشی دلمان شبایم  
 تویی دنیای عشق و رویش گل های رویایم  
 کهی چون شعله چانم کهی سردم زیدردی  
 کهی کم گفته در خویشم کهی چون موج دریایم  
 حدیث عشق و نزد عشق بازی رایان دارد  
 نوای رمز و راز دقتر شعر و نخل هایم  
 نه چون زاهد شدم گوشه نشین و نه حریف می  
 نه رنگ دلبری دارد فروغ برق دنیا می  
 جنون عشق آخرفاغ از هراین و آنم کرد  
 نه در قید هوس بندم نه در شور تمنایم  
 به معنی پر زشورم کن که شور دلبری دارم  
 تویی آینه دار خلوت پنهان و پیدایم  
 زرغونه ولی

## سوگند عاشقانه

به نگاه، شقایق و گل زیبا قسم  
 به لب و کردن سفید دل با قسم  
 به سخاوت و دل زار مشوقان چوماه  
 به آن چشم و لب جانان بی وفا قسم  
 به سیدار بلند های دشت و دمن  
 به هندوکش و پامیر و اریانا قسم  
 به گونه های گلآبی تریای زمرسان  
 به جان لیلی و مجنون با وفا قسم  
 ندارم ترس جدایی و غم آشنا را  
 به رک و پود عاشقان بی ریا قسم  
 کتاب حافظ ویدل و شعر مسولانا  
 به قد سرو بلند روی مساه نما قسم  
 من آرزو در مندیدار غم سهرت

به قصه های عاشقان با وفا قسم  
نقطه ها و دقیقه های زمان در گزراست  
به موی سیاه و گل روی ز لسیخا قسم  
دل من خانه عشقی ایست که در آن باید خواند  
به خلقت شب های تیره و سیاه قسم  
زرغونه "ولی" بر منی ۲۰۱۷ / ۰۸ / ۰۲

درد دارد

دستایق رسیدن به آرزوها  
لباس سفید عروسی در تنش  
حناپیچ دست اش را باز کن  
غریبه ای روی خیابان آرزوها  
در خون خفته است

درد دارد

دسته گل عروس با خون سرخ نامرادی رنگیتر میشود  
عروسی خفته در خون و آتش  
ای محرم تحفه شب زفاف را که با هزاران آرزو و عشق سوزان خلعت رویش کرده بودی  
با اشک های دردناک است و ناامیدی هایت  
کردن بند و بستند طلای اش  
لباس عروسی اش  
حناپیچ دستان پر خارا

با آخرین آرزو بایت  
با اشک ماوزخم ناسور زمانه  
در دل شب تاریک در شعله‌های دود و باروت  
با اشک یاس و تنهایی  
و عشق سوزان جاودانی  
حالاً مایوسانه از این عشق ناتمام  
از سر و گردنش دور کن  
دیگر وی نرفته در خون است با نامرادی‌های تمام

پیمان یافت

درد دارد

ساده ساده از دست رفت  
خانه بخت او با گل‌ها شقایق  
رویایی با خون شهیدان سرخ رنگ شد  
نارسیده به خانه صورتی تو

درد دارد

این است سنت کشورم

کوه درد در دلمان من در دلمان تو در دلمان همه

ای هموطن تو دیگر اشک میریز

تو دیگر با گرفتن در آغوش غم ها

به پایید برخاست

سنت را بشکن تا نقطه های پیمان آتش

تا آخرین پله طیش

تا نابودی جنگ و آتش

با قوت تمام برزمم

تا ثابت صلح در کشور

تا امنیت شهروندی و فردی

تا قانونیت

تا قطع جنگ

تا این زخم های ناسور و ماندنی در تار و پودت

را به یاد جاودانی جان

تا بیخ سرکش و جنگ کشور را با ناله بیت تا ارج آسمان غبار آلود شهر رسان

تا توانی بارکنار بگذار



دیگر اشک مریز عشق تو آرام خوانیده

با ارزوهای ناتمام آتش

بر زخم به پا بر خیز

تا نابودی جنگ و نابرابری انسان

درود

زخم ناسور: زخمی که قابل علاج نیست

رنگ صورتی: گل‌ابی رنگ

زرغونه "ولی" بر منی ۲۰۱۷/ ۱۹۰۷

## نام من کجاست؟؟؟

من که نفرین شده زمانه ها اتم

قرن هست نام ندارم

یادی از نام من غرور مردانم را زیر سؤال می برد

من بر نام مادر فرزند شوهرم یادمی شوم

من دختر پدرم اتم

من خواهر برادرم اتم

من مادر پسرم اتم

بیشتر خود را در کوچه های تاریک سنت کشورم نمی شناسم

قامت را افزاشته آرزو کردم مانند برادرم باشم

کلا بکنم، جلد بکنم، برای جامعه در بین مردم

این سرزمین مانند ستاره بدر خشم

بی خبر از اینکه نام مردان غیور و شهامت بلند ما را نام من از جنس زن مورد اهانت قرار می دهد.

من منفور زمانه های دور سنت کشورم اتم

باتولدم پدرم رنگ زرد و خجالت زده بود  
 باتولدم مادرم از ترس پدرم می گریست  
 باتولدم مردم دور و بر مادرم را طعنه زدند  
 باتولدم مادر کلانم که خودش بهم زن بود دامن غم را به آغوش کشید  
 نام من کجاست؟  
 می ترسم از نام خودم  
 در بین مردم در بین اجتماع  
 نشود بیرون مردان از نام ام یاد کنند  
 نشود برادرم سخلمین شود  
 نشود بزرگانی دیگر نامی از من نباشد  
 گرفتن نام ام طعنه تنگ و شرم برای خانواده ام باشد  
 نام من کجاست؟؟  
 آرزو کردم جای برادرم می بودم  
 آرزو کردم مرد قامت بلند و سرافراشته با غرور می بودم  
 زیر اختارت را طعنه تنگ می دانم  
 می خواهم بلند قامت در سایه مردان خود باشم

میتروسم ، بسیار میتروسم ،  
از ناوقت رفتن در شهر تاریکی خلوت

از نگاه مردان دور و برم  
از همسایه ها که گمان مرا در تاریکی شب در کوچه های تاریک شهر میکنند  
و به نام دختر هرزه و بازاری یاد کنند  
آن وقت زندگی ام را تخم می دانم  
من کنام زمانه های دور تاریخ ام  
نام من کجاست؟

من بی نام ام

و نامی ندارم

من دختر پدرم اتم با همین نام در بین مردم جامعه و سنت ثنوت بار کشور

باقی می مانم

زیرا شناخت نام من قرن ها از زیر پا خواهد کرد

هویت من در زمانه های بسیار بلند تمدن در کشور روشن خواهد شد

حالا نام ندارم

بی نام اتم

مادر فرزندم می مانم

زن شوهرم باقی می مانم

نام من کجاست؟

زرغونه "ولی" برمنی ۲۰۱۷/۰۷/۱۱

## عید

عید را چه کنم درد وطن در جگر است  
 مادر و پوه زنان طفل یتیم در بدر است  
 روزه داران که شوند شاد در عید فطر  
 مگر جنگ و شهادت کشتن زار در وطن است  
 ایزد جان اگر شهادت پیمان بدهد  
 صحیح صادق ان شیخ زمان در کفن است  
 هر چند که آن خورشید بر پاک پلیدی ها  
 الهام دهد قاصد که پیر زمان در سفر است  
 حضرت حق کردند در دها از طبع ما  
 غریب و پوه زن پیر و جوان در خطر است  
 تیغ حلال مه شوال ، از آفتی جان  
 خلعتی تار و پودم درد نمان در جگر است  
 اصحاب و صوفی و حضرت برس بکام دلم

کمر صلح و شایسته‌گشورم در نظر است  
سفره‌گسترده ای مه‌سیام عیدی را  
کویم ای هموطنم عید شما مظفر است  
زرغونه "ولی" جرمی. ۲۰۱۷، ۶، ۲۵

## مسری های اخیر مرد کهن سال

به روزگار با تمام فرود ها و فراز ملیش عشق ورزیدم  
با بازی های دلگیرش که مرا سخت در آغوش گرفت

جدایی ها

ناامیدی ها

یاس ها

رقم مانند سهراب دل به دریا زده در جستجوی خوشی ها و حقیقت های روزگار

به انتظار صدای گام های

تو که حرکت ناموزون قلب من است

عادت کردم

برای آخرین بار با دور بلندی دیدم به عقب

دو کلام بر ایتم تا ارج های میگردان تا آسمان ها

هنوز تشنه وار زنده است

دوستی و محبت



بگذار بایادی چشمان سحر آمیز و جادوی تو  
تا لحظه های نابودیم با گرمی های روز و عشق جاودان در جستجوی آن بادد مسری پایان یابد  
خواب ابدی را با عشق جاودانگی رقم بزخم  
با یک شاخه گل سرخ بهترین خاطرات ام  
را برای هدیه می کنم  
مسری : مرض عفونی خطرناک زونا  
دور بلندی دیدم : نگاه به گذشته های دور  
زرغونه "ولی" ۲۰۱۷، ۶، ۱۱ جرمی

## سروده ای به انابتا راتب زاد

ای زن افغان تاریخ سازما  
 مادری چوماه جانشارما  
 ای که تو چون برق روشن در زمان  
 داده ای از خود قدرت در زمان  
 سرسپرده در نبرد زندگی  
 تو که بودی رهنمای کارما  
 چو انابتا دیگر زاده نشد  
 تو که بودی منظر دیسای ما  
 نام نیکت زنده است تا ابد  
 خجری به سینہ یی دون وود  
 زرغون تو که استی پیرو دیدگاه او  
 تا ابد باش پیرو افکار او  
 او زنده است همیشه در جهان  
 نام او ماند همیشه در زبان  
 زرغونہ "ولی" الجرمنی ۲۰۱۵/۹/۰۹

## چادر مشکی ام

چادر مشکی ام از در و دیوار شهر خاکی شود

از نگاه های طعنه آمیز مردان کشورم

از حرف های سیاه

خاکی شود

گاهی چادرم را خودم خاکی میکنم

چادرم را میثویم تا غبار شهر را از رویش پاک کنم

و سکنینی نگاه ها را از آن بردایم

چادرم از انتحار و باروت و جنگ خاکی شود

چادر مشکی ام آتشد خاکی شود

که کوبی ابر سیاه در آسمان نیلگون شهر ظاهر میکردد

چادرم گاهی هم از بی عدالتی شهر و نابرابری ام خاکی شود

چادرم را میثویم تا غبار باروت و جنگ را از رویش پاک کنم

چادرم را میثویم

باشک چشنام

باسرشک مادران، بخون غلطیده ام

تا غبار یاس را از رویش بردایم

زرغونه "ولی" ۲۰/۸/۱۹

## رمضان

زگلستان عبادت کی آن است رمضان  
 چو طیب چاره درد مومن است رمضان  
 ادب نغمه سراهای حاکمان القدس  
 مکرمیک باغ پر از حاصل و بار رمضان  
 ضیافت های الهی مراد خلوت جان  
 دعای های شبانه ام مرایار است رمضان  
 چرا شراب را به پیک عبادت نخورم؟؟  
 تا شوم غرق دریای ثوابی رمضان  
 توبه دارم و ندانم گناه ام ای دوست  
 بی ریادارم عبادت شب قدر رمضان  
 زرغونہ "ولی" ۲۰۱۷/۰۵/۳۰. جرمی

## روزتان مبارک کو دکان جهان

جان مادر دلبند و جگر گوشه من  
تو ارمان آور سعادت و خوشبختی  
آرزوی این دل غبار من  
تو را دوست میدارم  
تو تکیه گاه قلب های پاک دو موجود  
عشق تو بی ریا و صمیمی  
لب های پر خنده تو مانند شقایق گل های بهاری  
رنک دهنده زندگی است  
خنده ها و گریه های معصومان را دوست میدارم  
تو را بخش غم ها و اندوه ها  
تو نهال تازه بارنگ و بوی خوشگوار  
دوست است میدارم

بالمس دست‌های کوچک و شادای بخشش است آرامش و شادای می‌آفرینی

تو را دور از گزند روزگار می‌خواهم

لبان پر خنده چشمان بدون اشک

دور از درد ورنج شادابی و خورسندی برایت آرزو دارم

روزت مبارک

زرغونه "ولی" جرمنی ۲۰۱۶/۳۱

## ای پدر روزت مبارک

قلب پر از محبت است

زحمات پر از مشقت است

تن استوار و پر غرورت

جبین عرق دار و کشوده است

غرور و شہامت است

لبان خندان و بی شکایت است

دستان ابله دار و ترکیده است

من برایت پدر خطاب می کنم

زرغونہ ("ولی") ۲۰۱۲/۰۵/۲۵ بر منی



پدر

ای پدر تو عقل انبیا بودی  
قوت دل و دو چشم پنا بودی  
روزگارت را یاد دارم همیشه  
ای پدر تو همدرد و همراه بودی  
در صداقت بهتر از آب روان  
ای پدر تو بهتر از گل با بودی  
در روندنم و پیچ زندگی  
چو سید دار قامت رسا بودی  
شب با در اختر شمع و خیال  
روشنی وار سرور دلها بودی  
گزرنج روزگار ان چون سروش  
ای پدر تو خیلی توانا بودی  
اشک ریزم بار بار از درد و غم

ای پدر تو شکوی دنیا بودی  
من نمی دانم کجا شد آن کلام  
ای پدر تو سرود دلها بودی  
نکته کاهی قلب گنجد خاک تو  
ای پدر تو افق شب ما بودی  
تا قیامت روح تو شاد ای پدر  
زرغونه ("ولی") ۲۰۱۷، ۲۴، ۲۴، ۲۴

## خطاب به خواهر، هموطنم!

خواهرم چادرت را سخت دور سرت بپند  
چادری ات را پوش  
ارلیش روی، حتی سرمه هم در چشمت نزن  
این جا افغانستان است  
برادرت پدرت از خود تنگ و ناموس دارد  
حتی اگر زیبا هم نباشی  
در سرک های ما خواستگار های زیاد داری  
که ده با موتر های لوکس در جاده ها برایت  
صدای زنده با من بیا  
در ادارات هم از آمرین تا آخرین مردان بکارت  
می خواهند با آنان باشی  
که مقصد همه یک شب و مکان خالیست  
وبس

باید هوشیار باشی  
کمی فکر کن  
خواهرک در کشورم نفس ناآلوده است  
بیرحانه تر از کرگان جنگل  
خواهر زن بودن در کشور ما دل شیر می خواهد  
بهتر است اینجا مرد باشی  
ورنه بازیای های نمایان دیده می شوی  
فکر کن  
و هوشیار باش خواهرم  
اینجا دیار من افغانستان است.  
زرغونه "ولی" (جرمنی ۲۰۱۷، ۲۰۲، ۱۶)

## مادر م

مادر م تو بهترین های جهان  
 مادر م آن مهتاب آسمان  
 درد ما و رنج های کنشکان  
 کرده ترا خمیده و ناتوان  
 کوی کوی بودم نه اهل ادب  
 کردی مرا آشنا و با طرب  
 بستر نماز های من آغوش تو  
 گلشن ساز های من لالای تو  
 تا بخوانی بار بار آهنگ ناب  
 بهتر از چنگ و پیچاله و رباب  
 کوشمایم بانوازش عشق تو  
 آرزو دارد دوباره مهر تو  
 وای بر من که ندارم این توان

قیداندم در قفس این زمان  
گر بچنبد ابریشم بخت من  
تارسم به کعبه تو تخت من  
سجده زخم بر کف پاهای تو  
سر تا قدم و دست های زیبای تو  
مادرم تو بهتر از باغ بهار  
مادرم تو اختر شب های تار  
آرزو دارم ای که تا ابد  
شاد باشی و دور از گزند دون و دو  
زرغونه "ولی" بر منی ۱۷/۲۰۱۷ ر ۵/۱۰

## سکوت

دوست دارم سکوت ام را  
درد باوناله بایم را  
روزهای دشوار  
ویادواره بایم را  
دلگشایی های عاشقانه ام را  
گریه های مظلومانه ام را  
آن درد های ناطق را  
که به امید باسحر شد  
در خلوت شب های تاریک و دلگیر  
غم باودد های بی پایانم را  
دوست دارم موج های سرگردان را  
که جز خاطره انروز با  
سپیل و شهرهای ویران

قافله رفته ای زندگی حسرت بار را

دوست می دارم تا شرف ما زندگی

چو شیرین فرهاد را

استوارم از سگستگی ها

امیدها آرزو ها

دوست دارم قامت رسا

صدای بلند پرده ای خوش آواز را

شادی های دلشن و فرار از درد ها را

دوست دارم

زرغونه "ولی" برمنی (۲۰۱۷/۲/۰۲/۱۶)



پدر

پدرم را سال هست ندارم  
میان نداشتن ما دوستش میدارم  
وقت هایی که دکتلم  
دارم صدای زخم  
پدر کلم کن  
با صدازدن های پدر جرات می گیرم  
گره ها را باز میدارم  
از در های بسته عبور می کنم  
در نداشتن پیش  
حسرت را دنبال می کنم  
صدای خاموش و تن نخته اش  
مرا به ناله های کشاند  
با نبود بودن را آموختم

پله مارا باجبارت په پودوم  
با وجود نداشتن ات دوستت میدارم  
تقدیم به پدران نخته در خاک  
زرغونه "ولی البرمینی" ۲۰۱۷/۴/۱۳

## عشق رویایی

زیباترین ترانه های سکوت را بخوان  
درد ما و زخم ما را در ویرانه دل  
به پنهان مگیر  
به انتظار آفتاب روشن  
فردای پر شور در دقه دقه های بهار نوس  
چو سبزوار در دل حوریمان بهاری غنچه زن  
تا فردای زودرس  
تا رسیدن به عشق رویایی تا رسیدن به حقیقت  
جاویدان و همیشه گی  
زرغونه "ولی" ۲۰۱۲، ۴، ۷۰۷

## قلبم مانند امواج بحر میگردان

همیشه در طلاطم است

در تجو و مچاپو

کاهی ناخود آگاه سکوت را اختیار می کند

تو گوی در تاریکی شب با در دل رسا آسمان

در تجوی ستاره گمنام است

ستاره با را به تماشا می گیرم

ارزوی منتاب را دارم

در لابلای سفر زندگی

اسرار روزها و شب با را می آموزم

ولی فال نیک زندگی این است

دور از حسرت صدای چنین اسرارها

رسیدن به کاینات نماید است

این کاینات نخطه رسیدن به درد های انسان در دمنذ است

اسمیش را دوست دارم

اما عشق می‌ورزم

به موجوداتی که جز جدایی نپذیری

همدیگر در کلیم، طغیان در تنهای کابوس زندگیست

زرغونه "ولی" جرمنی ۲۰۱۷/۳/۲۲

بسیه شو از بهار خجسته! ...

بهار آمد بهار آمد  
عزیزان را سلام آورد  
آپایی شاد و بهاری  
زبان سوسن و ساقی  
برای این دل درد دار  
زباغ دل قیام آورد  
شنید ان سرو از مستان  
بید از لاله کوهی  
زباغ ساقی آلفت  
گرامت های دنیای  
بنام ساقی خلوت به دام آورد  
زگریه ابر نیسانی  
درون خلوت دل ها

شقائق محبت ہا  
چو لولوی بہار آمد  
ز مولانا تہریزی  
بنام تنگ خرقانی  
پسین از جلد دولت ہا  
کدام این نو بہار آورد  
بگیرم نامہ ساقی  
پیام گلشن و باقی  
کہ جام آورد بہ نیسانم  
بہاری از غوان آمد

زرغونہ "ولی" برمنی ۲۰۱۷/۳/۱۶

## مادرم

صبحگاهی از خواب برمی خیزم  
پنجره را باز می کنم  
تا بنگاهای به آفتاب پردرخش داشته باشم  
و اینکه  
با تماشای آفتاب طلوع  
سعادت روز  
غروب باران به فراموشی می سپارم  
شادی باران سراغ  
ورسیدن به خوش اهنگ ترین نغمه های هستی  
را دنبال می کنم  
در ثانیه های بودنم  
تا لحظه های دل سپردنم میانم  
فقط برای بوسیدن دستان تو مادرم



## بی‌وفا

ندانم او چسپسرافت و کجاشد؟  
 چرا از ما برید و پوفشاشد؟  
 ز چشم انداخت آخربار مغرور  
 تمام و عسره بایسش زیر پاشد  
 نکسرد پروای چشم اشک بارام  
 به نامردی رحش از من جدا شد  
 نمیدانند کسسون حالِ دلعم را  
 زیانم پمیز حسرف اتجاشد  
 چنان شمسرم میادش گریه دارد  
 که بغضم توتته بای از بجاشد  
 قسم بر نخطه سهای صوفیاند  
 ز عشقت حاتم دور از رجاشد  
 زرغونه "ولی" جرمینی ۲۰۱۷/۲/۱۰

سروده، به سربازان افغانستان  
 تو ای شیر مرد جنگ و میدان  
 تو ای پاسدار دین و ایمان  
 تو ای خادم خاک و میدان  
 تو ای سر سپرده ای افغان  
 خیال دشمنان از سر بدر شد  
 نوکر و مزدور خاک بسر شد  
 به جاسوسان بگو ای مرد میدان  
 ببر این ارزو بایت به ایران  
 خیال ترور و اختناق از سر بدر کن  
 ببر این شرمساری به پاکستان  
 الهی رحمی کنی بر جوانان  
 یاری ارزوی قهرمانان  
 یک صلح دایمی و پایدار را  
 بسازی تو نصیب ملتی مان

## چهاربیتی های عید

عید آمد و یار عیدت مبارک  
لباس نو و شادیت مبارک  
میا از روی لطف و مهربانی  
با هم عیدی کنیم و روزت مبارک

\*\*\*

ای یار جان تو گل رسته باشی  
چراغ روشن هر خانه باشی  
حنای دست تو حنای عید است  
بروبه یار بگو ارسته باشی

## منهای التماس

از دیار افسانوی!  
سرگردان در خلقت پرشور زمین!  
بغض بایم تا بلندای ناکجا آباد سرکوب؛  
تا آسمان دردناک،  
تا میکرا نه با...  
تم خسته و پشمرده،  
احساسم اسپرنجه های بیرحم خلقت،  
ترس دارم!  
وجودم بید لرزان،  
پناه گاهم آرام کدهء دزدان دریایی،  
غزلی را میمانم:  
در پختال عتاب های موزی  
بگناه می کنم

ترسناک و بی فردا...  
دریده می شوم  
و هر پارچه وجودم یک حرف است:

آ

ز

ا

د

...ی

در باوقض بارامی کشنم

مرک را به نُه میگیرم

و ناگزیری را تینی میازم

بر پیکر التماس!

مرهم درد های

روز های سخت

عشق میوزم

و فریاد میزنم:

آسی پدر!

آسی برادر!

آسی پسر!

و آسی همسر!

من زخم ، من ملام ، من خواهرم

انا:

ماند ستاره های سرگردان در کملکشان

در جستجوی نور خورشید

من به اندازه گلهای بهشت

به تقدس و پاکی ها

دوستت میدارم ای مرد

بگزار من مثل تو زندگی کنم

و پیقرار انتظار محبت تو

یکدانه ای گندم وار

و قبول جنسیت من منخث انسان

تو فقط یادم باش

محو بچند غم الود بر لبانم باش  
من زخم ، من مادم ، من خواهرم  
منهای التماس!  
زرغونه "ولی". جرمنی ۲۰۱۷/۰۲/۲۶

## فریاد زن افغان

مرا بردند به کشتاری گناه بار  
 مرا بردند به صحرای خاکسار  
 هزاران تهمت ناسور کردند  
 مرا در قبرزنده کور کردند  
 کشیدم ناله‌ها از ناتوانی  
 رسید به آسمان و گمگشانی  
 بنام دین مذہب کرد سگسار  
 کجاست انصاف در گفتار و کردار  
 تو ای مرد که پروردی از من  
 با خون دل و درد دامن من  
 ولی نفرین دارم بر زمانه  
 که داده تیغ بر تو ظالمانه  
 تازنی بر مادرت و خواهرت تیغ



بکش این مظلومان را خایاند  
صدای چغ و نالد تا آسمان ها  
زدی بر محرمت تیغ و شمشاد  
کجاست قانون و اسلام و عدالت  
که ریختی خون و کشتی قاتلان  
خداونداتو دانا و بینایی  
بکن رحمی بر ما تو مخلصانه  
(زرغونه ولی) ۲۰۱۶/۲/۰۶

## روزهای برف

خداوند چه برف آمد به کشتزار  
ترحم کردی بر مردم خوار  
بین یار را چه زمین برف بار است  
ز لطف او شود باز دنیا گلزار  
دلم در لانه ام چون مرغ بی جان  
زمین. از دانه های برف باران  
سفیدی بر سر بام و درختان  
زر عونت بادل پردد حیران  
میاید شادی کنیم باز دوستان  
به دشت لاله ها اندر بهاران  
زرغونه "ولی" جرمنی ۲۰۰۸

## طفل مصوم

دردم دارم از جنگ و از نبرد  
 از قاتلان از رهنمان این چه چمن  
 خایان در فکر کشتن و زنده اند  
 هستند در معامله در زدوبند  
 رحم ندارند جا اهلان این وطن  
 هستند در کشمش و در نبرد  
 طفل مصوم را ندهندان و آب  
 دور از انسانیت و عقل و خرد  
 مردمان در حال فرار از وطن  
 داد از ویرانگری و درد و غم  
 رو به فرار کرده اند این مظلومان  
 به رای دشوار و منفردمند  
 مهاجرت از کشور را عهد کردند

تا که بایند صلح و نانی در دامن  
نار سیده غرق شدند در بحر  
طفل بی نان و بزرگان در سحر  
تا که جنگ و خونریزیست در وطن  
بی عدالتی و کسار در کند  
رحم تو دارم خداوند اطلب  
بر نجات هموطن از قید و بند  
زرغونه ولی (۹۰۹۰۲۰۱۵)

## بهر میگردان

غریب و شمر شر آن بحر جوشان  
 صدای غرش بادی خروشان  
 چو ماهی باداب که زند چنگ  
 صدای ددل دریای بیرنگ  
 مگر دیدم انوار بر تیره  
 که شد باران از ابر دیده  
 چو قایق های پر باری سفید رنگ  
 صدایش را شنودم بادل تنگ  
 بگم را سوی ساحل کردم  
 بیدم کشتی در بحر نیل رنگ  
 نشسته ام ساعت ها انتظاری  
 مگر آمد بگو شتم یک پیامی  
 بروای دردمند بس است تماشا

مگر داری دیگر هم آرزو ها  
بگفتم درد دارم درد جان کا  
که دارم دردم خیلی تننا  
که آید باز روزی در تم جوش  
سرپا زدلم ز عشق او پوش  
عشاق قافله آید به ساحل  
تا پیند دور های بحر نیل

زرغونه "ولی" بر منی. ۲۰۱۷/۰۶/۳۰

## درد و آلام

روزگاریست که غم بر سر غم میآورد  
خصم با بلعبه هر کوزه تم میدارد  
هموطن تا که من و تو شویم ما امروز  
هر طرف دست غرض تنم الم میکارد  
زر غوزه ولی

## ماتم من

دل جداگریه کن دیده جدا از غم ما  
ماتم اکلنده درین ملک خدا ماتم ما  
کربلا نیست مگر وادی مرزا و لنگ؟  
همه خاموش شده کس نشود همدم ما  
کوحقوق بشر ولیدر و برهبر امروز  
بانگوش نشود چارهء ما مرهم ما  
همه لافند و گزافند به تزویر و ریا  
لاله سان گشته مگر دودیدهء پر نغم ما  
همه در خواب و خیال زر و سیم اندولی  
جز خدا کس نشود یاور ما همدم ما  
زر غونه ولی



## خاموشی شب

صدای توست در خاموشی دلمان شبایم  
 تویی دنیای عشق و رویش گل های رویایم  
 کهی چون شعله چانم کهی سردم زیدردی  
 کهی کم گفته در خورشتم کهی چون موج دریایم  
 حدیث عشق و نزد عشق بازی رایان دارد  
 نوای رمز و راز دقتر شعر و غزل هایم  
 نه چون زاهد شدم گوشه نشین و نه حریف می  
 نه رنگ دلبری دارد فروغ برق دنیایم  
 جنون عشق آخرفراغ از هر این و آنم کرد  
 نه در قید هوس بندم نه در شور تمنایم  
 زرغونه ولی

## عشق کم شده

دگتکم و عشق تو مرا جان بود  
بی رنگ رخت این خانه زندان بود  
آنچه که گذشت بر دم از عشق کسی  
درد از غم بهران تو عیان بود  
نرود رنگ دو پشمان سیاه از دل من  
عشقی تو به من تسلی جان بود  
جفا کردی و رفتی یار مغرور  
باز گشت دوباره تو ارمان بود  
زرغونه "ولی" جرمنی ۲۰۱۷، ۰۹/۰۹/۰۹

## امواج زندگی

سیکار را بهمانه می‌کنم  
تا در پله‌های تاریک نزدیک ساحل  
باشنیدن صدای آرام بجز بیکران  
و تماشای امواج خروشان بجز  
کشتی شکسته زندگی را  
با کیف تراز سیکار لبم به لذت تحقیقی بکشانم  
و انتظار بی‌صبرانه را در تاریکی شب  
به امید تایدن منتاب و نبال می‌کنم  
(زرغونه "ولی" ۲۰۱۲/۲۰۲/۰۴/۰۴ جرمی)

## سکوت

دوست دارم سکوت ام را

درد ها و ناله هایم را

روز های دشوار

و یادواره هایم را

دلگسلی های عاشقانه ام را

گریه های مظلومانه ام را

آن درد های ناطقتم را

که به امید ما سحر شد

در خلوت شب های تاریک و دلگیر

نغمه ها و درد های بی پایانم را

دوست دارم موج های سرگردان را

که جز خاطره آنروزها

سیل و شهرهای ویران

قافله رفته ای زندگی حسرت بار را

دوست می دارم تا شرف ها زندگی

امیدها آرزوها

چو شیرین فرهاد را

استوارم از شکستگی ها

امیدها آرزوها

دوست دارم قامت رسا

صدای بلند پرنده ای خوش آواز را

شادی های دلنشین و فرار از درد ها را

دوست دارم

زرغونه "ولی البرمنی" ۲۰۱۷/۲/۱۶

## سفر یار

خوشایار و محارم باز آمد  
بمن جان و رانم باز آید  
خوشای دل که تو سرمستی امروز  
خوشادین و ایمانم باز آمد  
نمیدانم چه شادم و چه آرام  
خوشا سرور و انم باز آمد  
اگر خواهید هم در بستر نماز  
خوشا دل رفته من باز آمد  
چه گویم ز درد و رنج زمانه  
خوشا او در بر من باز آمد  
بجنون چو پروانه به دور شمع  
خوشا عشق در کنارم باز آمد  
ساقیایرین پناز در جام

خوشا صبر و توانم باز آمد  
زر عون بنجد بر لب سرشار از عشقی تو امروز  
خوشا جان و جهانم باز آمد  
زر عون "ولی جرمی ۲۰۰۸"

بانو

فروزان است مثل تو بانو

به دلها ارج و تویر تو بانو

کشتی تو زنجیر اسارت

همین بود کار سگینی تو بانو

بلند کن پرچم ازاده کی را

چنین است راه بفرنج تو بانو

خراسان و اریانه‌ای کهن

افتخار و میراث تو بانو

بنازم غیرتی تو ای نجابه

که زید این‌القلب تو بانو

زرغونه ولی جرمینی ۲۰۱۲/۴/۱۹



## گل ریحان

شروع بادا به نام مهربان یزدان بی همتا  
چه محشر کرده بر من دلبر جانانه و زیبا  
زنازش غرق گشته این دل چاره و عاشق  
فدای رنگ و رویت، تازمیت این دل تنها  
حدیث عشق میخوانم ز خورشید و گل ریحان  
چو لاله داغ دارم سسرخ و سیاه در دل شیدا  
زرغونه  
جرمنی